



انجمن علمی فقه‌بزرای تطبیقی ایران



فصلنامه فقه‌بزرای تطبیقی

Volume 4, Issue 3, 2024

The Status of Judge Knowledge in Discovering the Truth in Jurisprudence, Criminal Law and Judicial Procedures

Mohsen Yarkhani¹, Mohammad Jafari Harandi*², Tayyaba Arefnia³

1. PhD Student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Yadgar Imam Khomeini Unit (RA), Shahr Ray, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor of Islamic Jurisprudence and Law Department, Imam Khomeini (RA) Memorial Unit, Shahr Ray, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

3. Assistant Professor of Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Yadegar-e Imam Khomeini (RA) Branch, Islamic Azad University, Shar-e Rey, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:

Original Research

Pages: 63-75

Corresponding Author's Info

ORCID: 0000-0003-2808-0252

TELL: +989121382874

Email: Harandi_lawer@yahoo.com

Article history:

Received: 18 Feb 2024

Revised: 26 May 2024

Accepted: 18 Jul 2024

Published online: 22 Sep 2024

Keywords:

Evidence, Judge, Acquiring Reason, Accused.

ABSTRACT

The issue of evidence to prove the claim is one of the issues raised in the field of criminal procedures. Although in principle, there are some similarities between civil and criminal proofs, the criminal ones have unique characteristics that distinguish them from lawsuit proofs. The evidence and discovering the truth are the main elements of criminal proceedings. Based on jurisprudence and law, it can be said that the basic pillar of settling claims is to discover the truth based on evidences. In jurisprudential and legal texts, the judge has been obliged to settle the lawsuits and make judgement based on truth. This authority has been given to judge to discover the truth and the authority is a requirement of proceeding in civil and criminal proceedings. The purpose of present study is to explain the status of judge knowledge to discover the truth. The present study has analyzed the status of judge knowledge in criminal jurisprudence and judicial procedure through descriptive analytical methods. Findings indicate that the rule of prohibition of acquiring reason in judge role is necessary to obtain the evidences and discover the truth. The role of judge cannot be ignored in discovering the truth in civil, legal, jurisprudential and judicial procedures. The result of study shows that the knowledge of judge in Islamic Penal Code is considered as a criteria to prove criminal claims along with other evidences.



This is an open access article under the CC BY license.

© 2024 The Authors.

How to Cite This Article: Yarkhani, M; Jafari Harandi, M & Arefnia, T (2024). "The Status of Judge Knowledge in Discovering the Truth in Jurisprudence, Criminal Law and Judicial Procedures". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 4(3): 63-75.



انجمن علمی فقه‌پژای تطبیقی ایران

فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

www.jccj.ir



فصلنامه فقه‌پژای تطبیقی

دوره چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۳

جایگاه علم قاضی در کشف حقیقت در فقه، حقوق کیفری و رویه قضایی

محسن یارخانی^۱، محمد جعفری هرندی^{۲*}، طیبه عارف‌نیا^۳

۱. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)
۳. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام خمینی (ره)، شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

یکی از موضوعاتی که در زمینه آیین دادرسی کیفری مطرح می‌گردد، موضوع ادله اثبات دعوی است، گرچه اصولاً برخی مشترکات میان ادله اثبات مدنی و کیفری وجود دارد، اما ادله اثبات کیفری دارای اوصاف منحصره‌فردی است که آن را از ادله اثبات دعوی متمایز می‌سازد. دلیل و کشف حقیقت، از ارکان و عناصر اصلی دادرسی کیفری است. با تتبع در فقه و قانون می‌توان گفت که رکن اساسی حل‌وفصل دعاوی، کشف حقیقت برمبنای ادله اثبات دعوی است. در متون فقهی و قانونی، قاضی را مکلف نموده است که به حل‌وفصل دعاوی بپردازد و براساس اعمال حق به قضاوت بپردازد. این اختیار به قاضی داده شده است که به کشف حقیقت بپردازد و این اعطای اختیار در دادرسی مدنی و کیفری به‌عنوان اقتضای دادرسی است. هدف از این پژوهش تبیین جایگاه علم قاضی برای کشف حقیقت است. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به جایگاه علم قاضی در فقه، حقوق کیفری و رویه قضایی پرداخته است. یافته‌ها حاکی از این است که قاعده منع تحصیل دلیل در نقش قاضی برای دستیابی به دلایل و کشف حقیقت ضروری است و نمی‌توان نقش قاضی را در کشف حقیقت در امور مدنی، کیفری، فقهی و رویه قضایی نادیده گرفت. نتیجه حاصل از این پژوهش این است که علم قاضی در قانون مجازات اسلامی، معیار اثبات دعاوی کیفری در طول سایر ادله تلقی می‌گردد.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۶۳-۷۵

اطلاعات نویسنده مسؤل

کد ارکید: ۰۲۵۲-۰۲۸۰۸-۰۰۰۳-۰۰۰۰-۰۰۰۰

تلفن: +۹۸۹۱۲۱۳۸۲۸۷۴

ایمیل: Harandi_lawer@yahoo.com

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۹

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۳/۰۳/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۰۱

واژگان کلیدی:

ادله اثبات دعوی، قاضی، تحصیل دلیل، متهم.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به صورت غیرتجاری را دارند.



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

علم قاضی در نظام‌های دادرسی کیفری، حقوق اسلام، حقوق جزای ایران جایگاه ویژه‌ای دارد و براساس آن قاضی می‌تواند به‌منظور اقناع وجدان خود در در مرحله صدور حکم به‌منظور براءت با محکومیت متهم سعی نماید که به آرامش وجدان و کشف حقیقت به ادله کافی دست یابد. سؤالی که در این پژوهش مطرح می‌شود، این است که جایگاه علم قاضی در کشف حقیقت از نظر فقهی، حقوق کیفری و رویه قضایی چگونه است؟ به‌نظر می‌رسد که از نظر فقهی، حقوقی و رویه قضایی، علم قاضی پذیرفته شده است، اما اختلافاتی در این راستا وجود دارد. به‌منظور پاسخگویی به سؤال مذکور به منابع موجود درخصوص علم قاضی در کشف حقیقت رجوع گردید. بررسی‌ها حاکی از این است که پژوهش مذکور دارای نوآوری می‌باشد، زیرا منابع موجود نگاهی به علم قاضی در صدور حکم و مرحله قضاوت داشته‌اند. همچنین برخی از منابع موجود صرفاً آیین دادرسی مدنی یا آیین دادرسی کیفری را در این حوزه مورد تحلیل قرار داده‌اند. پژوهشی که از نظر فقهی، رویه قضایی و حقوق کیفری به تحلیل جایگاه علم قاضی در کشف حقیقت پرداخته باشد، موجود نیست. به همین منظور عنوان پژوهش دارای نوآوری است و به همین منظور منابع نزدیک به موضوع را بیان می‌کنیم.

مقاله‌ای تحت عنوان «نقش قاضی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت با نگاهی به اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی» توسط مهدی عباسی سرمدی و وحید معین در سال ۱۴۰۱ نگارش شده است که نویسندگان در این پژوهش به تطبیق نظام کامن‌لا، آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی فراملی پرداخته‌اند و ماده ۱۹۹ آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ را مورد واکاوی قرار داده‌اند.

پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «اقناع وجدانی قاضی در امور کیفری» توسط سمانه کرکی در سال ۱۳۹۲ نگارش شده است که در آن، علم و اقناع قاضی به‌عنوان یک پشتوانه برای ادله اثبات دعوی در نظر گرفته شده است.

یافته‌ها حاکی از این است که بهترین راه برای فصل خصومت و صدور رأی از نظر فقهی، آیین دادرسی کیفری و رویه

قضایی، عالم‌شدن قاضی به موضوع و رسیدن وی به علمی است و برای وی اقناع وجدان حاصل شده است و می‌تواند براساس آن به صدور حکم مبادرت ورزد، لذا قاضی می‌تواند به کشف حقیقت بپردازد. این پژوهش به مفهوم علم قاضی و کشف حقیقت پرداخته است، سپس نقش علم قاضی در کشف حقیقت را با توجه به دعاوی کیفری، فقهی و رویه قضایی بررسی نموده است.

۱- تعریف علم قاضی

از حیث لغوی «علم» کلمه‌ای است عربی و مصدر که به معنی دانش، اطلاع بر امر و یقین و معرفت می‌باشد (عبدالکریم، ۱۳۸۸: ۱۲۸). در فقه علم به معنی اطمینان است که از آن به نام علم عادی یاد می‌شود (معین، ۱۳۸۱: ۷۶۸). علمی که از راه معمول و متعارف به‌دست آید، قابل اطمینان است. در مقابل عملی که از علوم غریبه همانند هیپنوتیزم، رمل، خواب مصنوعی، سحر و جادو و ... و یا از الهام و مکاشفه به‌دست آید، فاقد اعتبار است، بدین‌منظور براساس ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی قاضی موظف است مستند علم خود را به‌طور واضح و روشن بیان کند (حسن‌پور، ۱۳۹۷: ۲۶).

قائلان به اعتبار و حجیت علم قاضی به منطوق و مفهوم آیه ۲ سوره نور و نیز آیات ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸ و ۴۹ سوره مائده مبنی بر دلالت جواز حکم قاضی به علم خود مطابق آنچه از جانب خداوند نازل شده است، استناد می‌کنند (حمزه‌ای، ۱۳۹۸: ۱).

۲- کشف حقیقت

می‌توان در امور کیفری تحصیل دلیل را به‌دست‌آوردن و جمع‌آوری دلیل دانست، به بیان دیگر همان ساختن و به‌دست‌آوردن آن دسته از ادله و دلایل قانونی که از سوی قاضی کیفری برای کشف واقع و تلاش برای رسیدن به حقیقت انجام می‌پذیرد. قاضی جزایی در به‌دست‌آوردن دلیل از نقشی بسیار تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز برخوردار است، هرچند که قضات درصدد کشف حقیقت در دعاوی حقوقی هستند و مدارک اعلام‌شده توسط اصحاب دعوی نیز در حل اختلافات مورد توجه قرار می‌گیرند. اجرای عدالت به‌دلیل

لازم به ذکر است که می‌توان قاضی کیفری و حقوقی را از نظر ایفای نقش قائل به تفاوت شد، زیرا در تضاد دعاوی حقوقی، ادله اثبات دعاوی کیفری، قبل از ارتکاب جرم محیا نمی‌گردند. همچنین در دعاوی کیفری متهم سعی در از بین بردن ادله تأییدکننده بزهکاری دارد (آشوری، ۱۴۰۰: ۲۰۰).

بنابراین قاضی جزایی بایستی در راستای اقدامات اولیه تعقیب، ادله اثبات بزهکاری را جمع‌آوری نماید و در کسب ادله فعال باشد. به عبارت واضح‌تر، قاضی کیفری در موضوعاتی که متضمن حقوق افراد می‌باشد، بایستی در محدوده ادعاها و ادله طرفین دعوی محصور شود و خود قادر است و می‌بایست جهت کشف حقیقت اقدام نموده و در راستای رسیدن به آنچه حقیقت مادی نام دارد، قدم بگذارد (آشوری، ۱۴۰۰: ۲۰۰).
بنابراین باید گفت در امور کیفری مقام تعقیب و تحقیق مکلف به تحصیل دلیل و جمع‌آوری دلایل می‌باشد، ماده ۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «دادرسان و قضات تحقیق باید در نهایت بی‌طرفی تحقیقات را انجام داده و در کشف اوضاع و احوالی که به نفع یا ضرر متهم است، بی‌طرفی کامل را رعایت نمایند.» از نظر فقهی به دست آوردن ادله از طرف قاضی ممنوعیتی ندارد و قاضی می‌بایست از شواهد موجود در دعاوی به تحصیل دلیل اقدام کند و تحصیل دلیل در این روش دارای اعتبار است و قاضی مطابق آن می‌تواند به صدور حکم مبادرت ورزد (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۳: ۴۴۶).

کسب دلیل دارای ویژگی‌هایی است که یکی از آن‌ها آزادی ادله در حقوق جزا می‌باشد، در صورتی که در حقوق مدنی، روش کسب ادله و ارزش آن‌ها را قانون تعیین می‌کند (ماده ۱۳۴۱ به بعد قانون مدنی)، ولی در حقوق کیفری در کنار اثبات اعمال حقوقی موضوع اثبات وقایع روانی و مالی نیز وجود دارد. انواع دلایل، از قبیل: اسناد کتبی، شهادت، اقرار، معاینات محلی، کارشناسی، قرائن، امارات و ... اعتبار دارند، مشروط بر آنکه تحصیل آن‌ها مطابق ضوابط متعدد و آزاد است. ارزش دلیل نیز علاوه بر خلاف قانون مدنی، پیشاپیش در قانون ذکر نشده است و در واقع قاضی است که آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۲۹۶).

عدم وجود ابزاری جهت اثبات، متزلزل می‌شود و از این رو قاضی جزایی که وظیفه کشف حقیقت را برعهده دارد، بایستی بکوشد تا همه ادله به نفع یا ضرر متهم که گاهاً دستیابی شخصی و مستقیم به وی اعطاشده را جمع‌آوری کند (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۱۹).

در نگاه اول می‌توان بیان نمود که قاعده البینه علی المدعی که مورد پذیرش در حقوق خصوصی است نیز مورد پذیرش حقوق جزایی قرار گرفته است، به نحوی که مقام قضایی و مدعی خصوصی یا شاکی موظف به احراز و اثبات بزه ارتكابی هستند، اما بنابر دو اصل اساسی که عبارتند از: ۱- اصل اماره بی‌گناهی یا برائت به سود شخص متهم؛ ۲- وظیفه مرجع قضایی در خصوص کشف حقیقت در امور جزایی.

بار دلیل در حقوق کیفری از بار دلیل در حقوق خصوصی سنگین‌تر می‌باشد (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۱۹). در اصل ۳۷ از قانون اساسی قید گردیده که اصل برائت است و از منظر قانون هیچ‌کس به‌عنوان بزهکار شناخته نمی‌شود، الا در صورتی که بزه ارتكابی وی در محکمه ذی‌صلاح به اثبات برسد و در اجرای این اصل بین متهمی که اولین بار مرتکب جرم گردیده و یا مشمول تکرار جرم است، تفاوتی نمی‌باشد.

در امور کیفری، تحصیل دلیل امری واضح و بدیهی است و قاضی کیفری موظف است تا اقدامات لازم را در جهت تحصیل دلیل و رسیدن به کشف واقع انجام دهد، اما وجود چنین امری برعکس امور حقوقی ناشی از وجود عواملی چون جامعه، جرم و هدف مجازات در امور کیفری می‌باشد، به این صورت که در امور کیفری منشأ وقوع جرم و هدف از مجازات در درجه اول جبران لطمه وارده به نظم عمومی می‌باشد، در حالی که در امور حقوقی منشأ زیان وارده به شخص و هدف جبران خسارت زیان‌دیده می‌باشد، در امور کیفری تحصیل دلیل به‌عنوان یکی از تکالیف ضابطین و دادسرا به‌عنوان نهاد تعقیب می‌باشد، این در حالی است که در امور حقوقی مدعی مکلف به ارائه دلایل می‌باشد، در امور کیفری دلایل از قبل ارائه نشده، بلکه جمع‌آوری و تحصیل دلیل هم‌زمان با ارتکاب جرم و یا بعد از آن می‌باشد، ولی در امور حقوقی اغلب دلایل از قبل ارائه شده است.

مانند ماده ۱۰۲ قانون آیین دادرسی جدید که می‌گوید: «انجام هرگونه تعقیب و تحقیق در جرم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت ممنوع است و پرسش از هیچ فردی در این خصوص مجاز نیست، مگر در مواردی که جرم در مرئی و منظر عام واقع شود و یا دارای شاکی باشد که در این صورت، تعقیب و تحقیق فقط در محدوده شکایت و یا اوضاع و احوال مشهود توسط قاضی دادگاه انجام می‌شود.

تبصره ۱- در جرم زنا و لواط و سایر جرایم منافی عفت هرگاه شاکی وجود نداشته باشد و متهم بدو قصد اقرار داشته باشد، قاضی وی را توصیه به پوشاندن جرم و عدم اقرار می‌کند.

تبصره ۲- قاضی مکلف است عواقب شهادت فاقد شرایط قانونی را به شاهدان تذکر دهد.

تبصره ۳- در جرایم مذکور در این ماده، اگر بزه‌دیده محجور باشد، ولی یا سرپرست قانونی او حق طرح شکایت دارد. در مورد بزه‌دیده بالغی که سن او زیر هجده سال است، ولی یا سرپرست قانونی او نیز حق طرح شکایت دارد.»

براساس حقوق موضوعه ما، در امور کیفری علم قاضی نقش اساسی در کشف حقیقت دارد و عمل به علم قاضی در تمام دعاوی معتبر است؛ «و بار دلیل در امور جزایی به‌عهده مرجع قضایی است، زیرا که مکلف است به وقوع جرم استناد کند، در صورتی که در امور مدنی، ارائه دلیل به‌عهده شخصی است که وقوع امری را مورد استناد قرار می‌دهد، اما به‌خاطر حمایت از حقوق شخص تحت تعقیب (متهم) بار دلیل در حقوق جزا سنگین‌تر از بار دلیل در حقوق مدنی است. در مقابل در حقوق جزایی، ابزار دلیل، متعددتر و متنوع‌تر از انواع آن در حقوق خصوصی است و بنابراین در حقوق جزا، شایسته است اصل آزادی دلیل حاکم باشد و مقام قضایی در تعیین ارزش اثباتی ارکان دلیل و رسیدن به علم و اعتقاد باطنی حاکی از ارتکاب جرم توسط متهم، آزاد باشد» (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۲۰۳). لذا قاضی می‌تواند به استناد ادله علمی جدید که موجب شناخت او شدند دعوی را فیصله داده و به شهادت و اقرار و قسم و ... که به‌نحوی به فاسدبودن آن علم حاصل کرده، ترتیب اثر ندهد و گزارش ضابطین دادگستری در صورتی معتبر است که مورد موثق و مورد اعتماد قاضی باشد.

لذا می‌توان گفت مقام تحقیق و تعقیب در موضوعات جزایی، تکلیف به کسب ادله و جمع‌آوری آن دارد، به‌نحوی که قاضی مکلف است باتوجه و رعایت بی‌گناهی و برائت متهم، همه عملکردهای قانونی ضروری را به‌منظور کسب ادله و جمع‌آوری دلایل معتبر به‌منظور کشف حقیقت انجام دهد، البته باید به این نکته توجه نمود که در امور کیفری آزادی تحصیل دلیل با برخی موانع و محدودیت‌ها نیز روبه‌رو است، لذا این محدودیت‌ها بیشتر در مرحله دادرسی به چشم می‌خورد.

می‌توان بیان نمود که تحصیل دلیل همان هدایت پرونده و متوسل شدن به دلایلی است که طرفین ارائه نکرده‌اند، پس باتوجه به موارد فوق و قاعده منع تحصیل دلیل در امور حقوقی می‌توان بیان کرد که:

۱- برای اجرای اصل بی‌طرفی قاضی و منع اقامه دلیل به نفع یکی از طرفین دعوی این قاعده ایجاد شده است.

۲- امور حقوقی کشف واقع تنها تبیین ادعاهاست و امری جدا از تحصیل دلیل می‌باشد.

بنابراین می‌توان قاعده منع تحصیل دلیل را این‌گونه تعریف نمود، منع هرگونه ساختن و جمع‌آوری دلایل از سوی قاضی به نفع یکی از طرفین دعوا و خروج وی از حدود و وظیفه قانونی رسیدگی به دعوا و ورود در مسائلی که اصحاب دعوا به ارائه و تبیین آن نپرداخته‌اند (غلامعلی‌زاده آهنگر، ۱۳۹۸: ۳۹).

۳- نقش علم قاضی در کشف حقیقت

در امور کیفری یکی از ادله اثبات جرم علم قاضی است و «قاضی جزایی در تحصیل دلیل نقش تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز دارد، گرچه در دعاوی حقوقی نیز مراجع قضایی تلاش در کشف حقیقت دارند، اما در عمل به مستندات ابرازی از سوی طرفین دعوی در حل و فصل قضایا توجه می‌شود. اجرای عدالت به‌علت فقدان وسیله اثبات متزلزل می‌گردد و بدین‌لحاظ که قاضی جزایی که مکلف به کشف حقیقت است باید کوشش کند، همه دلایل له و علیه متهم را که گاهی تحصیل آن‌ها مستقیم و شخصاً به‌عهده وی گذارده شده است، جمع‌آوری کند» (گلدوزیان، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

در این‌گونه جرایم نظر و عنایت خاصی را دنبال می‌نموده است (آقابابا، ۱۳۹۸: ۷).

۳-۱- نقش علم قاضی در کشف حقیقت در دعوی کیفری

قبل از پیروزی انقلاب در قوانین مصوب ذکری از علم قاضی نبود، نه به‌عنوان دلیل و نه به‌عنوان نتیجه و آثار دلایل، اما پس از انقلاب «مخصوصاً با تغییرات فراوانی که در موازین قضایی به‌خصوص در جزئیات پیش آمد، در چند مورد از علم متعارف قاضی یاد شده است» (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۸: ۶۹). علم قاضی تحت عنوان یکی از ادله اثبات مشمول شده است، اما در اکثر کشورها علم شخصی قاضی به‌عنوان ادله پذیرش نشده است و در اثبات عقیده خویش اصل «نمی‌توان هم قاضی و هم یکی از اصحاب دعوی بود» را مورد استناد قرار می‌دهند. از دیدگاه این عده تکلیف قاضی اظهار عقیده بی‌طرفانه در مورد ادله‌ای می‌باشد که طرفین دعوی جهت اثبات ادعای خویش ملزم به ارائه آنست و این ادله بایستی به‌طور توافقی مورد استناد دادگاه قرار گیرند (ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۷۴).

«به‌علاوه دادگاه‌های عالی نمی‌توانند مستند علم قاضی را در مواردی که ناشی از شهود است یا مسموعات شخصی اوست، کنترل کنند، اما مشهور فقهای امامیه معتقدند که چنانچه قاضی به علم خود عمل نکند، صفت عدالت از وی سلب می‌شود و لازمه صدور حکم بر مبنای حق و عدالت، قرار گرفتن علم قاضی در رأس ادله است» (آشوری، ۱۴۰۰: ۲۶۶/۲).

مطابق حقوق ایران، قاضی در امور جزایی دارای نقش حیاتی در کشف حقیقت می‌باشد و عمل به علم قاضی حائز اعتبار می‌باشد «و بار دلیل در امور جزایی به‌عهد مرجع قضایی است، زیرا که مکلف است به وقوع جرم استناد کند؛ در صورتی که در امور مدنی، ارائه دلیل به‌عهد شخصی است که وقوع امری را مورد استناد قرار می‌دهد، اما به‌خاطر حمایت از حقوق شخص تحت تعقیب متهم، بار دلیل در حقوق جزا سنگین‌تر از بار دلیل در حقوق مدنی است. در مقابل در حقوق جزایی، ابزار دلیل، متعددتر و متنوع‌تر از انواع آن در حقوق خصوصی است و بنابراین در حقوق جزا شایسته است اصل

باتوجه به نتیجه‌ای که نگارنده دریافت کرده است، اعتبار ادله قانونی مقید است به این‌که قاضی علم به خلاف آن نداشته باشد، زیرا ارزش و اعتبار ادله اختصاص به فرض جهل و شک دارد و آنچه از ادله حاصل می‌شود، رفع جهل و تردید است. بنابراین حجیت و اعتبار آن منحصر به مواردی است که علم به خلاف آن وجود نداشته باشد. اعتماد قاضی به ادله منوط به عدم علم نسبت به موضوع است، زیرا چنانچه قاضی باوجود داشتن علم، برخلاف آن عمل کند و طبق ادله ابرازی حکم نماید، تنها در ۴ مورد امکان اتخاذ تصمیم و صدور حکم آن هم با شرایط و اما و اگرهای مربوط وجود دارد که عبارتند از: قتل، سرقت موجب حد، مساحقه و لواط. به‌علاوه، عمل به علم خود در صورتی که مخالف صریح ادله ابرازی باشد، موجب خروج از بی‌طرفی بوده و قاضی را در مظان تهمت قرار می‌دهد. بنابراین اگر علم قاضی قبل از طرح دعوا حاصل شود، مانند این‌که خود شاهد صحنه نزاع و وقوع قتل باشد، در اینجا در جایگاه شاهد قرار می‌گیرد و با اعلام شهادت از موارد رد دادرس محسوب می‌شود. اگر علم قاضی پس از تبیین ادله به‌طور متعارف حاصل شده باشد، وارد و ناظر بر ادله خواهد بود نه معارض با آن، در نتیجه می‌توان گفت که اعتبار ادله قائم به علم قاضی به درستی و راستی آن‌هاست. با این تعبیر، علم قاضی دیگر محدود به همان ۴ مورد نخواهد بود.

همان‌گونه که بیان شد، قلمرو علم قاضی محدود و مقید است. در مواردی که اثبات آن‌ها با ادله خاص و تحت شرایطی امکان‌پذیر است، قاضی نمی‌تواند به عمل خود عمل کند، زیرا اگر بتواند به علم خود عمل نماید، ۴ مرتبه اقرار و یا ۴ مرتبه شهادت در ۴ جلسه معنا ندارد، زیرا ممکن است با یک‌بار اقرار علم حاصل شود. علم قاضی در موارد چهارگانه قتل، مساحقه، سرقت موجب حد و لواط موضوع مواد ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۹۹ و ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی نیز محل تأمل است، مگر این‌که علم قاضی را علم حاصل از ادله (علم حصولی) و ناشی از ادله ابرازی و تحقیق از اصحاب دعوا بدانیم. بنابراین به‌نظر می‌رسد قاضی در جرایمی که برای اثبات آن‌ها طرق خاصی پیش‌بینی شده، نمی‌تواند به علم خود استناد کند، زیرا مقنن

آزادی دلیل حاکم باشد و مقام قضایی در تعیین ارزش اثباتی ارکان دلیل و رسیدن به علم و اعتقاد باطنی حاکی از ارتکاب جرم توسط متهم، آزاد باشد» (گلدوزیان، ۱۳۶۵: ۲۰۳).

به نظر می‌رسد رعایت قاعده «منع تحصیل دلیل» به اندازه‌ای نمی‌باشد که از تحقیقات محکمه در روند رسیدگی به دعوی ممانعت کند و در مقابل رسیدن به حقیقت سدی به وجود آورد، البته براساس قاعده، بایستی دادرس به رسیدگی ادله‌ای بپردازد که از سوی طرفین دعوی مورد استناد واقع گردیده‌اند، اما در برخی موارد که ادله ابرازی و اظهارات اصحاب دعوی جهت ایجاد یقین کفایت نکند، بایستی قاعده منع تحصیل دلیل از تحقیقات محکمه در خصوص ادله و یا توسل محکمه به بعضی از ادله، از جمله تحقیق از گواهان، رجوع به کارشناسی و معاینه محل ممانعت به عمل آورد (میرمحمدی میبیدی و زارع مهرجردی، ۱۳۹۸: ۱۱۲).

البته مسأله‌ای که شایان ذکر است، این که باوجود این قاعده «دادرس مکلف نیست به هر دلیلی که اصحاب دعوی استناد کنند، رسیدگی نماید، مگر این که آن دلیل موضوعی را ثابت کند که مبنای حق مورد ادعا می‌باشد. به عبارت دیگر دلیل مورد استناد، مؤثر در اثبات دعوی تشخیص داده شود، والا رسیدگی به دلیل یا دلایلی که بی‌ارتباط با مورد ادعا بوده و یا تأثیر در اثبات آن نداشته باشد، جز اطاله وقت و دادرسی، اثر دیگری ندارد و قاضی باید از ورود به رسیدگی این قبیل دلایل اجتناب کند» (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵: ۲۴).

به عقیده نگارنده علی‌رغم این که روند تحولات در رسیدگی‌های مدنی به سمت اعطای وسعت اختیارات قضات بوده و در حقوق ایران نیز باتوجه به پذیرش فقهی، علم قاضی دارای اعتبار شده است، ولی قانون‌گذار ایران قاضی را جایگزین اصحاب دعوی در نظر نگرفته است و منع تحصیل دلیل را حذف نکرده است. با اجرای قاعده مذکور، قانون‌گذار سعی داشته است که قاضی از جایگاه تماشاگر خارج شود و به منظور اقتاع وجدانی خود یک نقش تکمیلی به دست آورده است و از طرفی قضات باتوجه به اصل بی‌طرفی در اجرای اختیارات خود احتیاط می‌کند، ولیکن در موضوعات جزایی شرایط به نحو و آنچه دارای موضوعیت است، علم قاضی به

کشف حقیقت نسبت به وقایع دعوی است. قانون‌گذار، علم قاضی را باتوجه مشاهدات خویش مورد پذیرش قرار داده است و در نتیجه رسیدگی به دعوی و صدور حکم باتوجه به ادله فوق را از وظایف قاضی در نظر گرفته است. لازم به ذکر است در حقوق ایران حجیت نامحدود علم قاضی پذیرش شده است.

ولی در امور کیفری باتوجه به این که هدف قانون‌گذار کشف حقیقت است، لذا قاضی کیفری علاوه بر تبیین ادعاهای طرفین، می‌تواند هر اقدامی جهت یافتن حقیقت انجام دهد، حتی اگر اصل بی‌طرفی رعایت نشود. باتوجه به بدیهی بودن این مسأله در امور کیفری و بُعد عمومی بزه، اینک به مطالعه چهارچوب این قاعده و چگونگی دستیابی به حقیقت در امور جزایی خواهیم پرداخت.

۳-۱-۱- نقش علم قاضی در کشف حقیقت در دعوی کیفری براساس آیین دادرسی کیفری

نخست مطلوب است بعضی از مواردی را شرح دهیم که در آن کشف واقعیت و تحصیل دلیل مورد اشاره قرار گرفته است.

۱- ماده ۹۸ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که بیان می‌کند: «بازپرس باید شخصاً تحقیقات و اقدامات لازم را به منظور جمع‌آوری ادله وقوع جرم به عمل آورد، ولی می‌تواند در غیرجرائم موضوع بندهای «الف» تا «ت» ماده ۳۰۲ این قانون، تفتیش، تحقیق از شهود و مطلعان، جمع‌آوری اطلاعات و ادله وقوع جرم و یا هر اقدام قانونی دیگر را برای کشف جرم لازم بداند، پس از دادن تعلیمات لازم به ضابط دادگستری ارجاع دهد.»

۲- ماده ۳۶۲ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌کند: «دادگاه علاوه بر رسیدگی به ادله مندرج در کیفرخواست یا ادله مورد استناد طرفین، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم است را با قید جهت ضرورت آن انجام می‌دهد.»

۳- نظریه مورخ ۱۳۴۴/۰۴/۰۱ اداره حقوقی دادگستری که می‌گوید: «در امور جزایی مدارک و دلایل احصاشده و محدود نیست و قاضی تحقیق یا دادرس دادگاه جزایی در کشف واقع و حصول یقین و وصول به حقیقت از هر امر و نشانه‌ای می‌تواند

جزایی به‌شمار می‌رود. از این رو می‌تواند به‌منزله مقام تعقیب و تحقیق، جهت اثبات بزه و کشف حقیقت دست به هر کاری بزند، بنابراین مضاف بر شخص شاکی، خود دادسرا و مقام تحقیق هم به‌دلیل جنبه عمومی بزه ارتكابی و آسیب وارد شده به جامعه در راستای تحصیل دلیل و گردآوری ادله گام برمی‌دارد، مسأله‌ای که در امور حقوقی غیرقابل امکان است و صرفاً اصحاب دعوی قادر به گردآوری ادله‌ای علیه همدیگر هستند و قاضی محکمه از تحصیل هر نوع ادله‌ای به سود یکی از اصحاب دعوی منع می‌باشد، اما ملاحظه می‌کنیم که با عنایت به جنبه عمومی بزه ارتكابی و صدمه ایراد شده به جامعه در امور جزایی مضاف بر شخص شاکی، گردآوری ادله حتی به‌وسیله شخص دادستان هم به‌منظور کشف حقیقت صورت می‌گیرد، هرچند که دادسرا نیز می‌بایست موارد قانونی را به‌منظور اجرای این اصل مد نظر قرار دهد و حقوق و آزادی‌های افراد را مراعات کند.

ممنوع کردن تحصیل ادله از طریق شکنجه و سؤالات تلقینی استراق سمع و ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، از جمله مواردی که نهاد دادسرا باید در اجرای اصل رعایت نماید که در موادی چون ۱۵۰ و ۱۹۵ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ به آن تأکید شده است. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که دادسرا نیز در تحصیل ادله و جمع‌آوری آن به‌صورت مطلق اقدام نمی‌نماید، علاوه بر این آنچه در این مرحله مورد توجه مقنن قرار می‌گیرد، چیزی جزای مجزا از نفع یکی از اصحاب دعوی است و آن همان کشف و اثبات بزه و جبران صدمات ایراد شده به جامعه می‌باشد و این امر در مواد ۳ و ۹۳ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تأکید گشته است، باتوجه به آنکه وظیفه قضات تحقیق همان تکمیل پرونده و کشف جرم و اثبات مجرمیت و فرستادن پرونده به دادگاه می‌باشد، نمی‌توان گفت در این مرحله اقدام دادستان به نفع شاکی می‌باشد و این امر منجر به عدم رعایت اصل بی‌طرفی توسط قضات تحقیق می‌شود و به دیگر سخن، در این مرحله پرونده مورد قضاوت واقع نمی‌شود. همین‌طور این امکان نیز وجود دارد که عدم بزهکاری شخص نیز به اثبات برسد، فلذا بایستی چنین بیان داشت که قاضی تحقیق در مرحله دادسرا قادر به انجام هر اقدام قانونی جهت کشف واقع است. در رابطه با

به‌عنوان دلیل و مدارک استفاده کند و ارزش دلایل هم با تطبیق به اوضاع و احوال خاص در هر مورد بسته به نظر قاضی است...».

۴- نظریه شماره ۷/۷۷۸۶ مورخ ۱۳۷۳/۱۱/۱۲ که بیان می‌کند: «باتوجه به مقررات قانون آیین دادرسی کیفری، مرجع تحقیق مجاز و مخیر است هرگونه اقدامی را که مؤثر در کشف واقع و احراز واقعیت است، انجام دهد.»

۵- مواد ۹۰ و ۹۲ آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که تحقیقات مقدماتی تمام جرایم برعهده بازپرس می‌داند.

۳-۱-۲- نقش علم قاضی در کشف حقیقت در دعوی کیفری براساس رویه قضایی

با امان نظر به موارد اخیرالذکر بایستی به دو نکته اشاره نمود که عبارتند از: ۱- دادسرا، مرجع اصلی اعمال تحصیل دلیل در حقوق ایران می‌باشد؛ ۲- دادرسی محاکم کیفری و قضات تحقیق نیز مطابق قانون می‌توانند هر اقدامی را برای کشف واقع انجام دهند.

تحلیلی که نگارنده به‌دست آورده است با امان نظر به قوانین رویه قضایی موجود چنین متصور است که دادسرا به‌مثابه مقام تعقیب و تحقیق در اجرای این امر نقش اصلی را برعهده دارد، به‌عبارتی با عنایت به تمایز نهاد تحقیق و صدور حکم از یکدیگر، دادسرا و قضات تحقیق این وظیفه را برعهده دارند تا همه اقدامات لازم را جهت گردآوری ادله معتبر صورت بدهند و اقدام به کشف حقیقت و رسیدن به حقیقت مادی کنند، بدین ترتیب مقام تعقیب و تحقیق در مقایسه با محکمه از نقش تأثیرگذارتری در اجرای تحصیل دلیل برخوردار است، زیرا در راستای تحقیقات و گردآوری دلایل به‌طور قانونی موظف هستند و به همان میزان نیز در اجرای آن مسؤولیت افزون‌تری در مقایسه با محکمه دارد.

۳-۱-۳- تحلیل نگارنده باتوجه به قانون آیین دادرسی کیفری و رویه قضایی

نگارنده در این‌باره این‌گونه تحلیل می‌کند که قضات تحقیق و دادرسی دادگاه جزایی می‌توانند هر اقدامی را برای کشف واقع انجام دهد: همان‌طوری که گفته شد، نهاد دادسرا به‌مثابه مهم‌ترین مرجع جهت اعمال و اجرای گردآوری دلیل در امور

به سود یکی از اصحاب دعوی به تحصیل دلیل و ساخت ادله اقدام کند، زیرا چنین به دست آوردن دلیلی با اصل بی طرفی مغایر است.

به عقیده نگارنده به هر صورت با شرح موارد اخیرالذکر چنانچه اظهار بداریم که در محکمه قاضی صرفاً به ادله ابرازی توسط اصحاب دعوی و نتیجه تحقیقات اولیه توجه داشته باشد و مبتنی بر آن تصمیم گیری کند، فلذا کشف حقیقت به وسیله قاضی نظیر امور حقوقی صرفاً تبیین ادعاها می باشد، بدین شکل که مبتنی بر ادله ابرازی و اختیارات قانونی و یا اقداماتی نظیر رجوع به کارشناس، بازبینی محل و ... ادله را جمع آوری می کند که به دست آوردن دلیل بدین صورت نه فقط در رابطه با امور حقوقی، بلکه در خصوص امور جزایی نیز منع نگردیده و جهت کشف حقیقت است، ولیکن از سوی دیگر چنانچه اظهار بداریم قاضی جزایی در محکمه اقدام به انجام هر عملی، حتی خارج از ادله ابرازی کند و حتی خود نیز بعضاً نسبت به انجام تحقیقاتی جهت کشف حقیقت مبادرت ورزد و این کار وی را به دست آوردن دلیل قلمداد کنیم، بنابراین لازم به ذکر است که در این زمان قاضی محکمه مضاف بر قضاوت، به نحوی همان کار مقام تعقیب و تحقیق و دادستان را در گردآوری ادله و تحصیل دلیل صورت می دهد، فلذا اصل بی طرفی در این خصوص زیر سؤال می رود.

۳-۲- نقش علم قاضی در کشف حقیقت از نظر فقه

به اجماع فقها اگر موضوعی از حقوق مردم باشد و صاحب حق، حق خود را مطالبه نماید، عمل قاضی به علمش و حکم دادن مطابق آن جایز، بلکه لازم است. چنانکه اگر مسأله ای از حقوق خداوند باشد (همچون برخی مسائل کیفری) عمل قاضی به علمش متوقف بر مطالبه کسی نبوده و باید طبق علمش حکم دهد (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۱۶۱/۱؛ حائری، ۱۴۱۵: ۱۹۹). همچنین در صورت حصول ادله معتبر ظنی همچون بینه یا قسم، عمل به آن ها توسط قاضی لازم است. هر علمی که از راه های متعارف کسب آگاهی به دست آمده باشد، می تواند مورد استفاده قاضی قرار گیرد (نجارزادگان سرابی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۵۲).

قاضی محکمه با امعان نظر به این که تحقیقات اولیه و تکمیل پرونده در دادسرا صورت می گیرد، لازم به ذکر است که در موارد بسیاری جهت کشف حقیقت اقدامات مقتضی را صورت دهد، حتی در موارد زیادی نظیر جرایم تعزیری درجه هفت و هشت و جرایم منافی عفت و جرایم اطفال زیر ۱۵ سال مواد ۲۸۵ تبصره ۱، ۳۰۶ و ۳۴۰، آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، لزوماً شخص قاضی محکمه به تجویز قانون اقدامات و تحقیقات اولیه را انجام دهد، ولیکن مسأله اساسی در مرحله دادگاه مراعات اصل بی طرفی از سوی قاضی است.

اینک این سؤال پیش می آید آیا می توان چنین بیان داشت که با عنایت به اصل بی طرفی و لزوم مراعات آن نیز قاضی محکمه قادر به تحصیل ادله است؟ مفروض بر مثبت بودن جواب، آیا موجب نقض اصل بی طرفی نمی گردد؟ به سخن بهتر آیا باید چنین بیان داشت که کشف حقیقت و به دست آوردن ادله برای آن در امور کیفری نسبت به قاضی محکمه همچون مرحله دادسرا می باشد یا این که قاضی جزایی مانند قاضی حقوقی صرفاً به دنبال تبیین ادعاها به کشف واقع دست می یابد؟ مفروض بر صحت داشتن مورد دوم، آیا این مسأله با انجام هر نوع اقدامی از سوی شخص قاضی جهت کشف حقیقت در تعارض نیست؟

تحلیل به نظر نگارنده علی الاصول به دست آوردن ادله توسط شخص قاضی به منظور کشف حقیقت می باشد و مبتنی بر این، شناخت و فهم کشف حقیقت در امور جزایی می تواند به مثابه عاملی تأثیرگذار در راستای تعیین چهارچوب گردآوری ادله باشد. مقنن ما به موارد معدودی در خصوص کشف حقیقت و جمع آوری ادله که آن نیز به مرحله دادسرا و تحقیقات اولیه برمی گردد را تبیین نموده است، از طرفی در مرحله دادگاه شخص قاضی قادر به انجام هر اقدامی جهت کشف حقیقت است، ولیکن از سوی دیگر ملزم به مراعات اصل بی طرفی در جریان رسیدگی است، بدین معنی که در جمع آوری ادله بایستی به گونه ای عمل نماید که سود اصحاب دعوی در آن ملاک نباشد، بلکه صرفاً کشف حقیقت هدف باشد، به سخن بهتر به دست آوردن ادله برای کشف حقیقت یا همان بیان ادعاها باشد، بدین ترتیب لازم به ذکر است که قاضی بایستی

و نکول دعوی خواهد شد و آن برخلاف مصالح و عموم است و عدم متابعت از علم موجب فسق و گناه کبیره و خلاف عدالت است. نظر نخست منطبق با آیه ۳۶ سوره مبارکه اسراء «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» می‌باشد، گروه دوم قائل به عدم جواز علم قاضی به‌طور مطلق هستند و استنباط آنان در راستای حدیث نبوی «انما أفضى بالبینات و الایمان» است که طرق اثبات دعوی به بینه و سوگند منحصر شده است که البته آیات عظام طباطبایی و شهید کافی و فخرالمحققین دلالی را بر اثبات این نظریه نیز ارائه کرده‌اند، از جمله آنکه اگر قاضی به علم خود عمل کند، در مظان اتهام قرار می‌گیرد و عمل به علم قاضی برخلاف قاعده سمحه و سهله و امتنانی «ادراء الحدود بالشبهات» و مدرک شرعی «احتیاط در دماء» است. علاوه بر این، عمل به علم قاضی موجب ادعای تزکیه نفس قاضی بوده و این امر قبیح است. شهید ثانی می‌فرماید: «از ظاهر کلام سیدمرتضی آشکار است که ابن جنید اسکافی از قائلین این قول است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳۸۴)؛ گروه سوم فقهای هستند که علم قاضی را در حق الناس دارای حجیت دانسته‌اند و در حق الله معتبر نمی‌دانند. شهید ثانی در «مسالك الافهام» و فخرالملک المحققین در «ایضاح الفوائد» ابن ادریس را مبدع آن دانسته‌اند، در حالی که ابن ادریس در کتاب «سرائر الحاوی التحریر الفتاوی» بیان کرد: «عندنا للحاکم ان یقضی بعمله فی جمیع الاشیاء»، یعنی از قول اول که همانا اعتبار مطلق علم قاضی است، متابعت کرده است. به نظر می‌رسد نخستین کسی که در میان فقهای امامیه این نظر را ابراز کرده، ابن زه در سال ۵۶۰ قمری بوده است؛ گروه چهارم فقهای هستند که علم قاضی را صرفاً در جرایم حق الهی دارای حجیت دانسته‌اند و در حق الناس معتبر نمی‌دانند. گفته شده که ابن جنید اسکافی در اظهار نظر دیگری در کتاب «مختصر احمدی» اعتبار علم قاضی را در حقوق الله پذیرفته و در حقوق الناس انکار کرده است (انصاری، ۱۴۱۵: ۹۵).

۳-۳- علم قاضی در کشف حقیقت در رویه قضایی

علم قاضی توسط قضات دیوان عالی کشور به شکل حکم اصراری و یا به شکل حکم وحدت رویه و همین‌طور از طرف اداره حقوقی قوه قضاییه، با عنوان نظر مشورتی که از دارای جنبه ارشادی برای قاضی است، از علم قاضی به عنوان مستندات

عمده اشکال حقوق دانان در این زمینه آن است که اگر علم شخصی قاضی معتبر و قابل استناد باشد، رعایت اصل بی‌طرفی مخدوش می‌شود، بلکه دادرس به جای خصم خواهد نشست و امکان دفاع و بحث و بررسی ادله از طرفین سلب خواهد شد، ولی فقها به این اشکال پاسخ داده‌اند، زیرا اولاً اشتراط عدالت در قاضی، اصل بی‌طرفی در دادرسی را تضمین می‌کند؛ ثانیاً با اعتبار علم قاضی، او به خصم و طرف دعوا تبدیل نمی‌شود، زیرا معنای مرتکز از خصم نزد عقلا قابل اتحاد با دادرس و قاضی نیست و صرفاً شامل اطراف دعواست. مفهوم عقلایی خصم، کسانی را که در ادله دو طرف مناقشه می‌کند و به بررسی ادله می‌پردازند، شامل نمی‌شود و اگر قاضی بتواند علم خود را که از راه‌های متعارف به دست آورده است، مستدل و مبین سازد، به عنوان دلیلی محکم در صدور حکم قابل استناد خواهد بود (حائری، ۱۴۱۵: ۱۹۴) و در این فرض امکان دفاع و بررسی و نقد دلیل نیز از جانب طرفین فراهم است و قاضی وظیفه دارد به آن‌ها فرصت دفاع بدهد.

حجیت علم قاضی همواره از موضوعات مورد مناقشه بین فقهای متقدم و متأخر به‌شمار می‌رود. گروهی از فقها قائل به حجیت و اعتبار مطلق قاضی شده‌اند. این نظریه، نظریه اظهر و مشهور فقهای امامیه است. صاحب جواهر می‌نویسد: «در میان اصحاب ما اختلافی در این که امام مطلقاً در حقوق الله و حقوق الناس می‌تواند بر طبق عملش حکم کند، وجود ندارد. در «انتصار»، «غنیه»، «ایضاح»، «نهج الحق» و ... بر آن اجماع قائل گردیده و آن حجیت بلامنازع می‌باشد. به جزء امام، همه قضات قادرند در حقوق الناس بر اساس علم خویش داوری نمایند و فقها در زمینه حقوق الهی بر دو قول هستند که صحیح‌ترین آن‌ها جواز قضاء و حکم مطابق با علم در حقوق الهی می‌باشد و در انتصار، غنیه، محکی، خلاف و نهج‌الحق و سرائر بر این موضوع اجماع گردیده است» (نجفی، ۱۳۶۲: ۸۲). علامه طباطبایی در «ریاض المسائل»، شهید ثانی در «مسالك الافهام» و فخرالمحققین در «ایضاح الفوائد» دلالی را بر این امر آورده‌اند، از جمله آنکه ادعای اجماع وجود دارد و ادعای اولویت علم قاضی بر بینه و عدم عمل به علم قاضی موجب عدم وجوب انکار منکر و همچنین موجب توقف

در نتیجه با ملاحظه نظرات مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه و رویه قضایی، از دیرباز در خصوص علم قاضی، اداره حقوقی قوه قضاییه آن را به مثابه یکی از دلایل و براساس شرایطی مورد پذیرش قرار داده است. به عقیده آن اداره، در آن صورت برای قاضی علم به وجود می‌آید که مطابق با اصول قانونی و موازین شرعی ایجاد گردیده است. علاوه بر این که علم قاضی باید طبق موضوعات پرونده و علم قاضی صادرکننده حکم باشد و خارج از پرونده نباشد، ایضاً علمی که برای قاضی به وجود می‌آید بایستی متعارف بوده و نیز مستند علم خویش را ذکر نماید، مثلاً اگر قاضی محکمه به دنبال پذیرش یا قبول دلایل در پرونده بوده و یا بخواهد آن دلیل را رد کند، می‌بایست مستدل آن را پذیرش و یا رد کند. در صورتی که به عنوان قرینه قصد آن را دارد که دلیل را مستند علم خویش قرار بدهد، بایستی درج کند (حلال‌خورمیرکلا و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۴۵).

بدین ترتیب، ضمن پذیرفتن علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوی و پذیرش فقهی آن و ورود آن به قانون مجازات و مشاهده آرای قضایی و نظر مشورتی، باید قواعد و اصولی که مورد اشاره قرار گرفته، در علم قاضی نیز مراعات گردد تا باعث بی‌نظمی احکام صادره قضایی و لجام گسیختگی نشود.

نتیجه‌گیری

در فقه امامیه نوع نظام حاکم بر ادله اثبات کیفری و حجیت علم قاضی در اثبات جرایم حق‌الهی و حق‌الناسی محل اختلاف است. همچنین از آنجا که فقه امامیه به ذهن‌گرایی توجه داشته، یعنی تأکید بر شخص دادرس، مانند مجتهد بودن بیشتر متجلی است تا ساختارگرایی مورد نظر در حقوق جزای عرفی، لذا قاضی می‌تواند به علم شخصی خود استناد کند، چه آنکه امکان خروج قاضی مجتهد از بی‌طرفی بعید دانسته‌اند، هر چند محاجه و استدلال مخالف مانند در مظان اتهام قرار گرفتن قاضی در توسل به علم شخصی نیز ارائه شده است. معیار اثبات جرم نیز قطع متعارف یا علم عادی و سکون نفس است و راه حل رفع تعارض نیز به ترتیب قاعده جمع، ترجیح و تساقط است و باتوجه به چنین ضابطه‌مندی ادله شرعی قطع‌آور، غیرشرعی قطع‌آور و شرعی، ظن‌آور به این

صدور احکام یاد شده است. به همین منظور قاضی می‌تواند از راه متعارف به کسب ادله پرداخته و به علم برسد، اما برای کسب ادله باید از طرق متعارف به جمع‌آوری ادله بپردازد، در غیر این صورت علم مذکور دارای اعتبار نمی‌باشد. از طرفی باتوجه به پرونده‌های متعدد، نظریه مشورتی اداره حقوقی و رویه قضایی برای استفاده از علم قاضی در نظر گرفته شده است و در اینجا به ارائه مصداق از آرای اصراری هیأت عمومی دیوانعالی کشور و نظر مشورتی اداره حقوقی که با عنوان رویه قضایی در رابطه با علم قاضی می‌باشد، پرداخته می‌شود:

رای اصراری به شماره ۳-۱۳۷۶/۰۲/۰۹-۱۳۷۶ هیأت عمومی کیفری دیوانعالی کشور با اتکا بر مستندات و قرائن متعارف که برای بیشتر اعضای هیأت عمومی کیفری دیوانعالی علم‌آور بوده، همکاری حسین ... در ارتکاب قتل جواد ... را محرز می‌داند (دفتر مطالعات و تحقیقات دیوانعالی کشور، ۱۳۷۸: ۱۲۴-۸۷).

رای اصراری کیفری هیأت عمومی دیوانعالی کشور به شماره ۶-۱۳۷۸/۰۴/۰۱-۱۳۷۸ چنین اظهار می‌دارد که علم قاضی در آن صورت حجت خواهد بود که مبتنی بر ادله و مستندات مذکور ذیل پرونده باشد (دفتر مطالعات و تحقیقات دیوانعالی کشور، ۱۳۷۸: ۱۶۰-۱۴۱).

رای اصراری کیفری به شماره ۲۲-۱۳۷۸/۱۲/۱۷-۱۳۷۸ در قتل عمدی مستوجب قصاص نفس، حکم به قصاص، چه مفروض بر حصول علم برای قاضی و استناد به علم قاضی و چه مفروض بر حصول ظن برای قاضی و استناد به قسامه صحیح است (دفتر مطالعات و تحقیقات دیوانعالی کشور، ۱۳۷۸: ۶۹۸-۶۸۱).

رای اصراری کیفری به شماره ۳-۱۳۸۰/۰۲/۲۵-۱۳۸۰ هیأت عمومی شعب کیفری دیوانعالی کشور، دادنامه شعبه ۱۶۰۲ محکمه عمومی تهران که براساس آن حسن ... در خصوص قتل عمد اکبر ... با طرق علم‌آور به قصاص نفس محکوم و اجرای حکم به پرداخت سهم فرزندان صغیر مقتول از دیه موکول شده است، مستند بر ماده ۲۶۶ از قانون آیین دادرسی کیفری به اکثریت آرا ابرام گردیده است (دفتر مطالعات و تحقیقات دیوانعالی کشور، ۱۳۷۸: ۷۲-۵۷).

پایان‌نامه کارشناسی ارشد، ساری: مؤسسه آموزش عالی غیردولتی ادیب مازندران.

- آشتیانی، میرزا محمدحسن جعفر (۱۴۲۵). *کتاب القضاء*. قم: الموقم العلامه الآشتیانی (ره) زهیر.

- آشوری، محمد (۱۴۰۰). *آیین دادرسی کیفری*. جلد دوم، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات سمت.

- آقابابا، زهرا (۱۳۹۸). «بررسی علم قاضی به عنوان اساس کشف حقیقت در رسیدگی های قضایی». *فصلنامه مطالعات حقوقی*، ۳۳(۳): ۱-۱۲.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۸). «علم آزاد در گذشته ادله اثبات دعوی (در حقوق اسلام)». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ۲۱: ۶۰-۷۹.

- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۳). *ترمینولوژی حقوق*. چاپ سی و هشتم، تهران: گنج دانش.

- حائری، سیدکاظم (۱۴۱۵). *القضا فی الفقه الاسلامی*. قم: مجمع الفکر اسلامی.

- حسن‌پور، علی (۱۳۹۷). «جایگاه علم قاضی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و رویه قضایی». *پنجمین کنفرانس کلی حقوق و مطالعات قضایی در سال ۱۳۹۷*.

- حلال‌خورمیر کلا، مهدی؛ تدین، عباس و گل‌دوست جویباری، رجب (۱۳۹۹). «اصول و قواعد فقهی و حقوقی متناظر با تحصیل دلیل توسط علم قاضی در رویه قضایی دیوان کیفری بین‌المللی». *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، ۱۱(۲۰): ۱۷۷-۱۹۶.

- حمزه‌ای، عباس (۱۳۹۸). «بررسی تعارض علم قاضی با ادله سوگند در مذاهب خمس و حقوق موضوعه ایران». *کنگره بین‌المللی تحقیقات بین رشته‌ای در علوم انسانی اسلامی*، تهران: ۷۴-۸۶.

- دفتر مطالعات و تحقیقات دیوانعالی کشور (۱۳۷۸). *مذاکرات و آرای هیأت عمومی دیوانعالی کشور سال ۱۳۷۶*.

ترتیب بر دیگری تقدم دارند. در حقوق کیفری ایران نیز باتوجه به برداشت‌های متفاوت از مواد مرتبط با ادله اثبات دعوی، نوع نظام حاکم بر ادله اثبات و حجیت علم قاضی در اثبات کلیه جرایم محل اختلاف است، هرچند که رویه قضایی بر حجیت علم قاضی در کلیه جرایم اشاره دارد. توسل قاضی به علم شخصی در حقوق ایران برخلاف اصل بی‌طرفی است، لذا مورد پذیرش نیست. معیار اثبات جرم در جرایم مستوجب تعزیر به دو طریق «یقین» و «ظن خاص» و در جرایم غیرتعزیری بر مبنای ضابطه (ظن خاص) تعیین شده است و قاعده رفع تعارض نیز در قانون مذکور مبتنی بر حکم قانونی و تساقط است علم قاضی نیز از باب قاعده تراجیح بر سایر ادله تقدم و تفوق دارد.

علی‌هذا با عنایت به مراتب معنونه، در فقه امامیه باوجود این که امکان خروج قاضی مجتهد را از بی‌طرفی بعید دانسته‌اند، اما قاضی می‌تواند به علم خود استناد کند، در حقوق کیفری ایران نیز رویه قضایی بر حجیت علم قاضی در کلیه جرایم اشاره دارد و علم قاضی نیز از باب قاعده تراجیح بر سایر ادله تقدم و تفوق دارد.

ملاحظات اخلاقی: در این پژوهش تمامی ملاحظات اخلاقی رعایت گردیده است.

تعارض منافع: نگارش این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافی بوده است.

سهم نویسندگان: سهم نویسندگان در نگارش این مقاله به صورت برابر بوده است.

تشکر و قدردانی: لازم است از تمام کسانی که در تدوین این مقاله ما را یاری رسانده‌اند، قدردانی نماییم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین مالی انجام گرفته است.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی، حبیب‌الله (۱۳۹۹). *علم قاضی اساس کشف حقیقت در رسیدگی‌های قضایی و چگونگی تحصیل آن*.

- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲). *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*. چاپ سوم، جلد چهارم، قم: دارالکتب الاسلامیه.

- شیخ ثانی، زیدالدین بن علی (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*. چاپ اول، جلد دوم، قم: موسسه المعارف الاسلام.

- شیخ نیا، امیرحسین (۱۳۷۵). *ادله اثبات دعوی*. چاپ سوم تهران: شرکت سهامی انتشار.

- عباسی سرمدی، مهدی (۱۴۰۱). «نقش قاضی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت با نگاهی به اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی»، *مجله تحقیقات حقوقی بین‌المللی*، ۵۷(۱۵): ۱۲۳-۱۴۶.

- عبدالکریم، سروش (۱۳۸۸). *علم چیست، فلسفه چیست؟*. چاپ هفدهم، تهران: نشر صراط.

- غلامعلی زاده آهنگر، مهرداد (۱۳۹۸). *نقش مقام قضایی در ارزیابی دلیل در امور کیفری*. به راهنمایی دکتر بوسف نورایی، آمل: دانشگاه شمال.

- کرکی، سمانه (۱۳۹۲). *اقناع وجدانی قاضی در امور کیفری*. به راهنمایی دکتر جعفر کوشا، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.

- گلدوزیان، ایرج (۱۳۶۵). «کیفیت تحصیل دلیل در حقوق جزای فرانسه». *فصلنامه حق*، دفتر پنجم.

- گلدوزیان، ایرج (۱۳۹۳). *ادله اثبات دعوی*. چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.

- معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ فارسی معین*. چاپ سوم، تهران: سرایش.

- میرمحمدی میبدی، فخرالسادات و زارع مهرجردی، علی (۱۳۹۸). «نقش علم قاضی در پرونده‌های قتل عمد». *پنجمین همایش ملی حقوقی (تحولات مسؤولیت‌های مدنی در نظام حقوقی ایران)*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد میبد، ۲۳-۳۲.

- نجارزادگان سرابی، زهرا؛ صادقی، هادی و ناظمی اشنی، محمدحسین (۱۴۰۰). «تحصیل دلیل در اجتهاد قضایی». *مجله حقوقی دادگستری*، ۱۱۸(۸۶): ۱۳۷-۱۶۱.